

ISSN: 1606 - 9110

۲

روشنید

رواناموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ○ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
دوره‌ی سی و هشتم ○ آبان ۱۳۹۸ ○ شماره‌ی بی‌درپی ۳۰۹ ○ صفحه ۳۲
www.roshdmag.ir ○ ریال ۲۱۰۰۰ ○



بسم الله الرحمن الرحيم

اللحم صل على محمد وآل محمد

نوآموز



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

دو ویژگی هستند که از آن‌ها بهتر چیزی نیست: یکی ایمان به خدا و دیگری کمک کردن به دوستان.
امام حسن عسکری (ع)

- ۱ مثل خودش بود
- ۲ این ماه این روزها
- ۳ شعر
- ۴ نودان‌های آوازخوان
- ۶ ایران ما
- ۸ چناب نارنجی
- ۱۰ قلعه‌ی سحرآمیز
- ۱۲ شعر
- ۱۴ کشتور چهار فصل
- ۱۶ هم نشان کتاب، هم...
- ۱۸ گندم‌ها را تو خوردی؟
- ۲۰ عکاسی از درون بدن

- ◆ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
- ◆ دوره‌ی سی و ششم ◆ آبان ۱۳۹۸
- ◆ شماره‌ی پی‌درپی ۳۰۹

- ◆ مدیرمسئول: مسعود فیاضی
- ◆ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ◆ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ◆ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ◆ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۶۵۸۱-۱۵۸۷۵
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- چاپ و توزیع: شرکت افست

- ۲۲ تخت‌های مخصوص خدا / بچه‌های فداکار
- ۲۴ خوش‌حال باش موفق باش
- ۲۶ همه‌چاققاشی / داستان نیمه تمام
- ۲۸ ها..... بچه
- ۳۰ سرگرمی
- ۳۲ پیچ و مار پیچ

وبگاه: www.roshdmag.ir
 پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

● شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
 ● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ ● تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
 ● شماره‌گان: ۷۰۰۰۰ نسخه



تصویرگر روی جلد: مهدیه قاسمی
تصویرگر فهرست: حدیثه قربان

مثل خودش بود

تصویرگر: رضا مکتبی

وقتی نماز می خواند و کسی به دیدنش می آمد، نمازش را کوتاه می کرد...

مهربان بود. صبور بود. بخشنده بود. خندان بود. مثل هیچ کس نبود. او فقط مثل خودش بود. بنده‌ی خوب خدا بود. او پیامبر مهربانی‌ها بود، او محمد مصطفی (ص)، خاتم پیامبران بود.

سلام می کرد و دست می داد، وقتی کسی با او صحبت می کرد، خوب گوش می داد. هر کس از او معذرت خواهی می کرد، اشتباه او را می بخشید. کنار فقیران می نشست و با آن‌ها غذا می خورد.

همیشه می خندید. موقع خندیدن صدای خنده‌اش را بلند نمی کرد؛ اگر قولی می داد، حتماً به آن عمل می کرد.

افسانه موسوی گرمارودی



● مه‌ری ماهوتی
● تصویرگر: مه‌دیة قاسمی

۱۳ آبان،
روز دانش آموز

۲۴ آبان، تولد پیامبر اکرم (ص)
و امام جعفر صادق (ع)

می‌خواهی درباره‌ی این
روز بیش‌تر بدانی؟
پس صفحه‌ی ۵ را ببین.

۷ آبان، شهادت امام رضا (ع)
۱۵ آبان، شهادت امام حسن
عسکری (ع)

از آسمان دنیا
دوتا ستاره کم شد
دوباره کوچه‌هامان
پر از صدای غم شد

۵ آبان، روزی که پیامبر
مهربان (ص) از دنیا رفتند و
امام حسن (ع) شهید شدند.

۲۴ آبان، روز کتاب
و کتاب‌خوانی
کتاب، دوست
ساکت من و برادرم است.

پیش تو پیامبر عزیز
مردمان همه برابرند
مردمی که مهربان و ساده‌اند
با شما برادرند





مادر بزرگ

● ناصر کشاورز
● تصویرگر: شیوا ضیایی

مامان بزرگم باز
قلبش کمی چیز است
یعنی بگو یک گل
در دست پاییز است

تنها شده حتماً
تلخ است اوقاتش
مامان من امروز
رفته ملاقاتش

خواهی روی تخت
در بخش سی سی یو
آنجا کسی هم نیست
بازی کند با او

من یک عروسک هم
دادم برایش برد
گفتم: «چه می دانم
شاید به دردش خورد!»



ناودان‌های آوازخوان

● طاهره ایبد
● تصویرگر: حدیثه قربان



شب بود. باد می آمد. شر شر باران می بارید. ناودان
خانه‌ی هاجر زد زیر آواز:

«بارون می آد، جر جر
رو پشت بوم هاجر
هاجر عروسی داره
دُم خروسی داره.»

بی بی مریم سرش را از پنجره بیرون آورد و به ناودان
خانه‌اش گفت: «ناودان بلندم، ناودان قشنگم، ببین ناودان
هاجر چه قشنگ می خواند، تو هم بخوان، شاد بشوم.»

ناودان مریم هم خواند:

«بارون می آد نم نم
رو پشت بوم مریم
دونه دونه‌های بارون
می ریزه از آسمون.»

آقا پرویز سرش را از پنجره بیرون آورد و گفت: «ناودان
جان، تو چرا آواز نمی خوانی؟ مگر روی پشت بام ما



باران نمی آید؟ بخوان رفیق.»

ناودان خانه‌ی آقا پرویز هم زد زیر آواز:

«بارون می آد ریز ریز
رو پشت بوم پرویز
من رفیق پرویزم
غصّه رو دور می ریزم.»

بقیه‌ی ناودان‌ها هم شروع کردند به آواز خواندن.
صداها قاتی شد، پاتی شد. معلوم نبود چه می خوانند.
هاجر سرش را از پنجره بیرون آورد و گفت: «چه قدر
سروصدا راه انداخته‌اید! معلوم نیست آواز می خوانید،

حرف می زنید، غر می زنید.»

مریم خانم هم گفت: «راست می گوید، یک جور دیگر
بخوانید.»

ناودان‌ها گفتند: «ما جور دیگری بلد نیستیم.»

یک هو باد هوهویی کرد و گفت: «من بدم. من بدم.»
پیچید توی ناودان خانه‌ی هاجر خانم و از آن جا درآمد.
رفت توی ناودان خانه‌ی آقا پرویز. پیچید توی ناودان
خانه‌ی بی بی مریم. از این ناودان به آن ناودان. از آن
ناودان به این ناودان. بعد وسط کوچه چرخی زد و گفت:

«هوهوووو... شروع!»

«ناودان‌ها شروع کردند:

بارون می آد شر شر
گوشه به گوشه‌ی شهر
تو کوچه و خیابون

رو پشت بوم و ایوون

مردم شهر شاد شدند

از غصّه آزاد شدند

دونه دونه‌های بارون

هدیه بود از آسمون.»





گلستان



● مهناز عسگری
● تصویرگر: لاله ضیایی



چکدرمه

● آتش سوزی در جنگل، قطع درختان جنگلی و تبدیل جنگل به زمین کشاورزی، سیل و استفاده بیش از اندازه دامها از علفها، به بخش وسیعی از جنگل‌های قدیمی این استان آسیب زده است و آنها را نابود کرده است. نوزدهم امسال سیل بزرگی در این استان آمد. همه‌ی مردم کشور به کمک آسیب‌دیدگان رفتند. خیلی خیلی قدیم‌ها دیوار بزرگی در گرگان از آجرهای گلی سرخ‌رنگ ساخته شد که به مار سرخ معروف شد. این دیوار بعد از دیوار چین بزرگ‌ترین دیوار دفاعی جهان است. البته امروزه بیش‌ترین دیوار از بین رفته است.

● مادر بزرگ‌های استان گلستان در دیگ مخصوصی به نام قازان، چکدرمه، غذای معروف ترکمن‌ها را می‌پزند. به رسم ترکمن‌ها دور سفره‌ای به نام ناچاق می‌نشینند و این غذا را می‌خورند.

● گلستان، یک استان سرسبز در شمال ایران است. بخش کوچکی از استان کنار دریاست و خود استان در دشتی حاصل‌خیز قرار دارد. آب و هوای استان گلستان گرم و مرطوب است. قسمت‌های کوهستانی‌اش زمستان‌های سرد و پربرف دارد.

● استان گلستان از مناطق مهم کشاورزی در ایران است. بخش بزرگی از دشت‌هایش را کشتزارهای پنبه و دانه‌های روغنی مثل آفتابگردان و گلزا پوشانده است.

● در استان گلستان، چند منطقه‌ی پارک ملی، پناهگاه حیات وحش و منطقه‌ی حفاظت‌شده وجود دارد.

● اقوام گوناگونی در استان گلستان زندگی می‌کنند. ترکمن‌ها از پرجمعیت‌ترین قوم‌های این استان هستند. گرگان، علی‌آباد، کلالة، مینودشت و کردکوی از شهرهای مهم این استان هستند.



قصه‌ای از استان گلستان

آق پامیق از افسانه‌های دل‌نشین بچه‌های ترکمن صحرا است. پدر و مادری که هفت پسر داشتند، صاحب دختری به نام آق پامیق می‌شوند. یک روز برادرها به شکار می‌روند و گرفتار می‌شوند. سال‌ها بعد، آق پامیق دنبال برادرها می‌رود و آن‌ها را به زندگی برمی‌گرداند.



راستی!

میان ترکمن‌های استان گلستان یک رسم جالب است. وقتی مردی به ۶۳ سالگی می‌رسد، یعنی هم‌سن پیامبر اسلام می‌شود، جشن آق‌آش برایش می‌گیرند. پدربزرگ اترک و ایلناز ۶۳ ساله شده است. حالا بستگان و دوستان این خانواده به این جشن دعوت شده‌اند و دور هم چکدرمه می‌خورند.



یک بازی محلی

چوب به طرف زمین گروه مقابل پرتاب می‌کند. بچه‌های مقابل باید به طرف او بدوند و توپ را بگیرند؛ اگر توپ دست آن‌ها افتاد و با آن یکی از رقیب‌ها را زدند، توپ به آن‌ها می‌رسد.

یکی از بازی‌های جالب بچه‌های استان گلستان، توپاقتی (توپ را بزنی و بدو) است. بچه‌ها مشغول این بازی گروهی هستند. چند نفر در یک طرف زمین و چند نفر در طرف دیگر زمین بازی ایستاده‌اند. یک نفر از گوشه‌ی زمین خودشان، توپ را با



نه پر تقالم، نه نارنگی. به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی، اگر نگویند، بیخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدمها می گذارم و می خندم، پسر م می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی!»

جناب نارنجی

علی آبه زین العابدین



تصویر گر: ثریا مختاری

چند دقیقه که گذشت
یک قطار باری از یک
وجبی دماغم رد شد.



۱
قطار وحشت

خاطره‌ی
وحشتناکی
دارم.

از اولین باری که
سوار قطار شدم...



بعدش چند تا کوه
به آن سنگینی با
سرعت می دویدند.



چند دقیقه
بعد، چند تا درخت
فراگردند.



بعدش نرده های
پشت پنجره هم
رفتند.



به نظرم
این ها از چه چیز
قطار ترسیده
بودند؟



دیدم
خیابان های
شهران هم
نیستند.



بعد از دو
ساعت پیاده
شدم.



۲

خجالت نارنجی

وقتی بچه بودم از بس خجالتی بودم، جواب های عجیب می دادم.



چرا دست نمی دهی عمو جان؟ می ترسی خیس شوی؟

نه، می ترسم شما خشک شوی.

۳

من چه سبزم!

نمیخوام چون هوشم و توانم نارنجی زیاد می خوردم نارنجی شده ام!



برای همین شروع کردم به خوردن کرفس و خیار و ریحان تا سبز شوم. رنگم عوض شد، پیدا نیست؟!



۴

بازی فکری

حاضرم یک بازی سخت راه بیندازم.



پیف پیف ده ثانیه نباید به چپله ی من از بوی ماهی خوشم نمی آید، فکر کنیم.



هر کد ام از ما به آن فکر کند، بازنده است و باید از زمین بازی بیرون برود.



فکر نکن فقط من باختم. خوردت هم از زمین بازی بیرون برود و رود با من.

شروع: یک، دو، سه... نه وده!





کاشف ساده

● صادق جلایی فر
● تصویرگر: آرش عادل



● آن روز مشغول بازی باخواهر و برادرم بودم که مادرم گفت، از یخچال یک شیشه رب بیاورم.



● من هم رفتم؛ ولی وقتی در یخچال را باز کردم خیلی تعجب کردم. تمام شیشه‌های رب، کپک زده بودند؛ به جز یکی از شیشه‌ها و این یعنی شروع یک کشف علمی تازه.

● شیشه‌های رب را به اتاقم بردم، پودر قهوه‌ای رنگی روی رب شیشه‌ی سالم دیدم که توجه من را به خودش جلب کرد.





● فهمیدم مشکل از کجا بود و سراغ خواهرم رفتم. او هم توضیح داد که دیروز موقع آشپزی بازی، دارچین‌ها را روی رب‌ها ریخته است و آن را در یخچال قايم کرده است!

● برای این که مطمئن بشوم همه چیز زیر سر دارچین است، آزمایشی را طراحی کردم.



من چهار لیوان را به این شکل آماده کردم و آن‌ها را در محلی تاریک قرار دادم که دمایش معمولی و مثل اتاق بود.

لیوان ۱: رب خالی بدون دارچین

لیوان ۲: یک دوم قاشق چای خوری دارچین مخلوط شده با رب

لیوان ۳: یک چهارم قاشق چای خوری دارچین مخلوط شده با رب

لیوان ۴: یک چهارم قاشق چای خوری دارچین پاشیده شده روی رب

● بعد از یک هفته لیوان‌ها را بررسی کردم. دارچین هم عجب اثری دارد! تو هم می‌توانی با انجام این آزمایش متوجه تأثیر آن بشوی.



پدر و مادر گرامی

چگونه این فیلم را دانلود کنیم؟
با یک گوشی هوشمند، به کافه بازار یا هر فروشگاه رایگان دانلود اپلیکیشن بروید و عبارت QR را دانلود کنید.
بارکد را به سادگی می‌توانید، با هر یک از این برنامه‌ها بخوانید:

*QR code Reader *Red Laser





ابتکار جدید

● پروانه شیرازی (لعیا)
● تصویرگر: سمیه محمدی

یک میز لق بودم
در گوشه ی انبار
افتاده بودم کج
بی پایه و بی کار

امروز یک آقا
آمد به انباری
شد با کمی ابزار
مشغول نجاری

هم میخ و چکش داشت
هم رنگ و چسب چوب
از چوب هایم ساخت
یک تخت خیلی خوب

از ابتکار او
خوش حالم و خوش بخت
میز غذا بودم
حالا شدم یک تخت





مادر قشنگ

● زهرا توقع همدانی
● تصویرگر: عاطفه فتوحی

گاهی فقط شام مادر
یک استکان آب سیب است
خیلی رژیمش برایم
سخت و عجیب و غریب است

صبحانه‌اش، چای بی قند
عصرانه، سالاد کاهوست
این روزها مادر من
بی حال و غمگین و اخموست

می‌گوید او: «چون که چاقم
پیراهنم زشت و تنگ است.»
اما همین چاقی‌اش هم
خیلی برایم قشنگ است

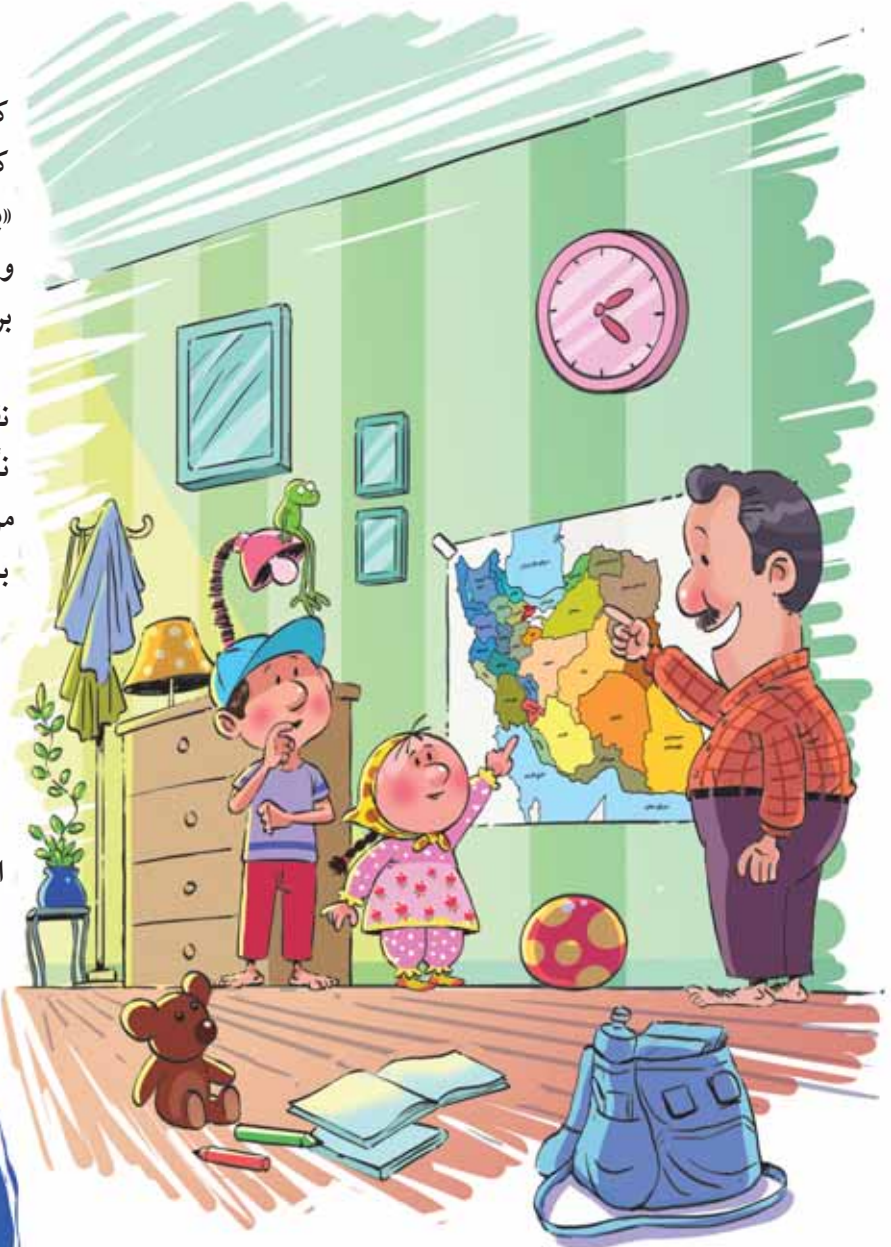




کشور چهار فصل

● فرناز سلطانی
● تصویرگر: طاهر شعبانی

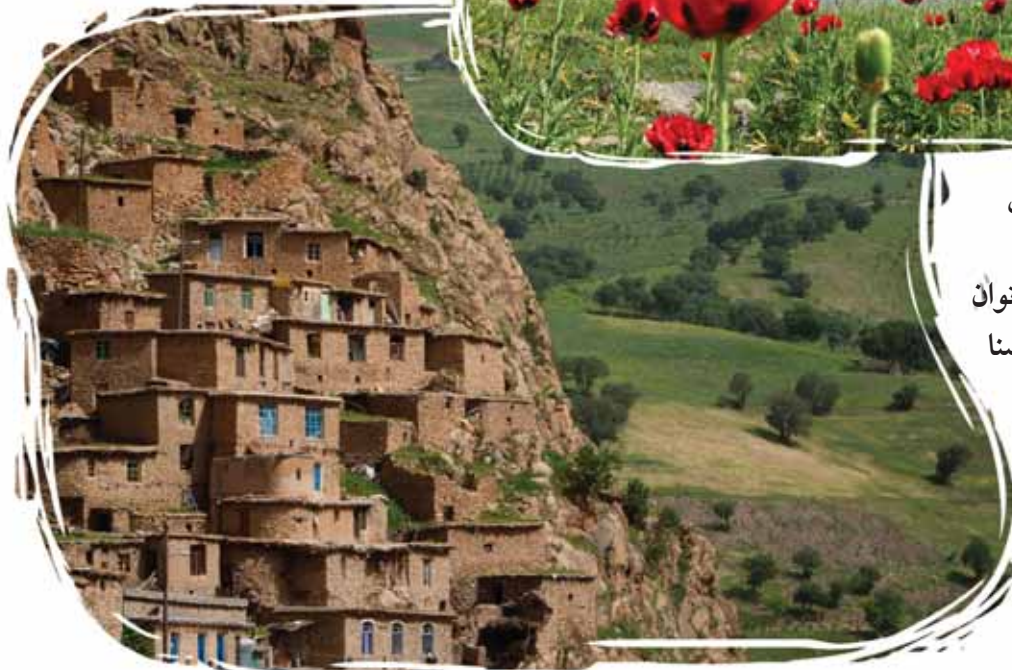
سارا کلاس دوم دبستان است. برادرش، سینا کلاس پنجم است. یکی از روزهای زمستان که هوا سرد بود، پدر آنها را صدا زد و گفت: «بچه‌ها، می‌خواهیم به مسافرت چندروزه برویم؛ ولی هنوز تصمیم نگرفته‌ایم که به کدام شهر برویم. می‌خواهیم با شما هم مشورت کنیم.» سارا و سینا خیلی خوش حال شدند. سینا به نقشه‌ی ایران که به دیوار اتاقشان آویزان بود، نگاه کرد. سارا گفت: «الان فصل زمستان است، من فکر می‌کنم هوای همه‌جای ایران خیلی سرد باشد. پس چه‌طور می‌توانیم به سفر برویم؟» سینا گفت: «ایران کشور بزرگی است و هر جای آن، آب‌وهوای خاص خود را دارد.» پدر به اتاق آمد. روی نقشه، قسمت مرکز و شرق ایران را نشان داد و گفت: «آب‌وهوای این مناطق گرم است، یعنی الان که زمستان است، هوای آن‌ها خیلی سرد نیست و گاهی مانند بهار، هوا بسیار خوب است.» بعد به شهرهای کنار خلیج فارس و دریای



کیش - خلیج فارس



دماوند-مازندران



اورامانات-کردستان

عمان اشاره کرد و گفت: «این جاها هم آب و هوای گرم و مرطوب دارند. آن قدر که می توان مثل فصل تابستان در دریا شنا کرد.»

سینا گفت: «فکر می کنم شهرهایی که در قسمت های کوهستانی هستند، سردند.» پدر گفت: «درست است. جاهایی که بالای کوهها قرار

دارند، حتی در فصل تابستان هم سردند؛ مثل تمام استان های غربی ایران.» سارا دریای خزر را نشان داد و گفت: «شهرهای این جا هم آب و هوای گرم و مرطوب دارند؟»

پدر گفت: «آب و هوای این قسمت معتدل و مرطوب است؛ چون بین



میانه-آذربایجان شرقی

رشته کوه البرز و دریای خزر قرار دارند و باران های فراوانی در آن می بارد و درختان را سرسبز می کند.» بعد گفت: «ببینید چه کشور زیبایی داریم! کشوری با چهار فصل! الان می توانیم تصمیم بگیریم به جایی برویم که آب و هوای بهاری داشته باشد یا جایی که بتوانیم از آب و هوای تابستانی آن لذت ببریم. یا برعکس به جایی برویم که پر از برف است یا منطقه ای معتدل با آب و هوای پاییزی. حالا شما بگویید، کجا برویم؟»





چیزهایی که
لازم داریم:
کاغذهای رنگی، چسب مایع،
قیچی، مداد برای طراحی.

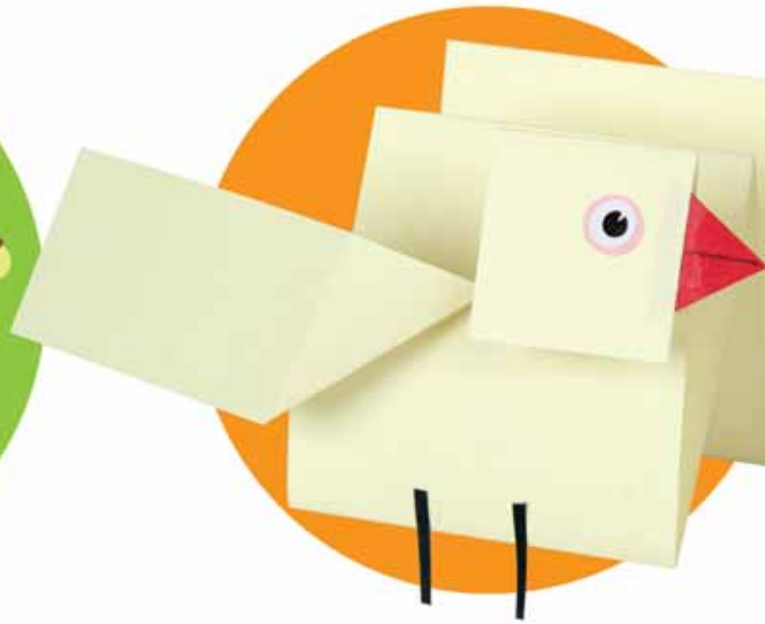
هم نشان ک



- طرح: فاطمه رادپور
- اجرا: زهرا حبیبی
- عکاس: اعظم لاریجانی

- از نشان کتاب می توان برای یادداشت برداری از خود کتاب هم استفاده کرد.
- نوار باریکی از کاغذ رنگی ای که دوست دارید،





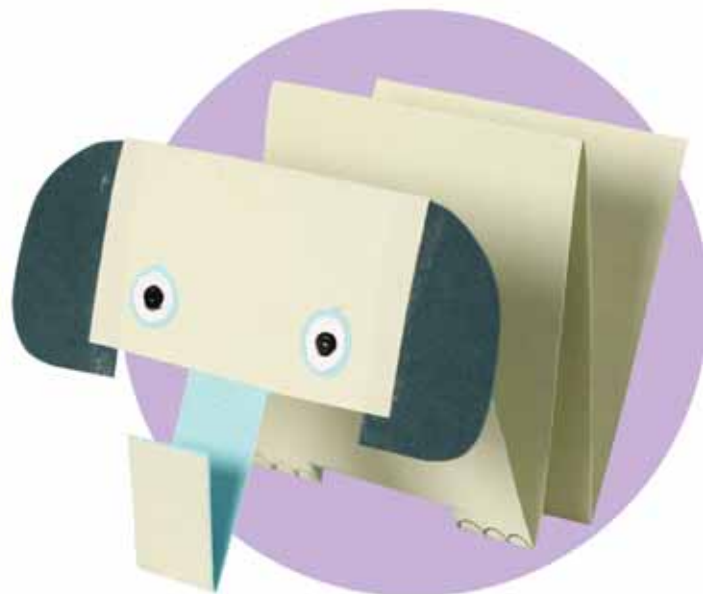
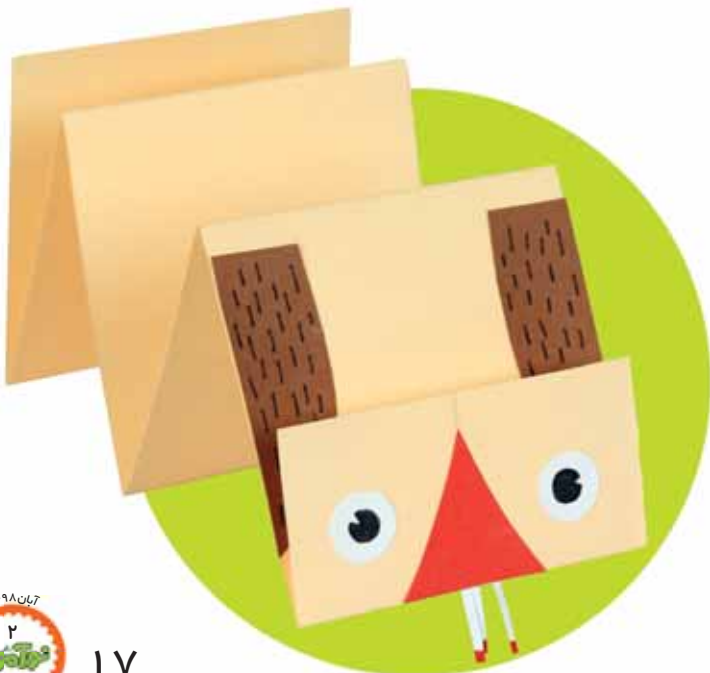
کتاب، هم یادداشت

در نظر بگیرید. چشم، گوش، پا و دم حیوان را روی کاغذ رنگی دیگری بکشید و ببرید و روی قسمت سر و بدن بچسبانید.

● لایه‌ی اول و دوم شکل حیوان را به عنوان نشان لای کتاب بگذارید و از قسمت‌های بعدی تا شده به عنوان برگه‌ی یادداشت استفاده کنید.

ببرید. یادتان باشد باید کاغذ را از قسمت بلندتر آن به شکل عمودی برش بدهید. بعد بریده‌ها را مانند بادبزن تا بزنید. حالا با درست کردن یک شکل زیبا روی آن، کار را کامل کنید.

● لایه‌ی اول کاغذ تا شده، برای سر حیوان است و قسمت بعدی برای بدن. اندازه‌ی سر را کوچک‌تر





گندم‌ها را



دُم سیاه زودتر از همه گندم‌ها را می‌دید. می‌پرید و وسط و تند و تند گندم می‌خورد. دُم سیاه تا خودش سیر نمی‌شد، نمی‌گذاشت کسی حتی به گندم‌ها نگاه کند. اما یک روز وقتی دُم سیاه پایین آمد، یک دانه گندم هم ندید. دور خودش چرخید و به زمین پا کشید؛ ولی خبری نبود. فریاد زد: «کی گندم‌هایم را خورده؟»

یک گربه‌ی لاغر کنار خیابان لم داده بود. دُم سیاه جلو پرید و پرسید: «کار تو است؟»
گربه با تعجب گفت: «هان؟»
دُم سیاه فریاد کشید: «هان بی‌هان! زود بگو، گندم‌های من را تو خوردی؟»

گربه جواب داد: «چه حرف‌ها! از کی تا حالا گربه‌ها گندم خور شده‌اند؟»
کلاغی روی لبه‌ی سطل زباله نشسته بود و می‌خندید. دُم سیاه نگاهش کرد و عصبانی گفت: «گندم‌های من را خورده‌ای و می‌خندی؟»

کلاغ جواب داد: «مگر من دزدم؟ من توی سطل، یک تکه

دُم سیاه پشت تابلوی عطاری لانه داشت. هر روز با صدای قرق‌ر کِرکِرِه از خواب می‌پرید. حاج بابا، کِرکِرِه را بالا می‌کشید، یک سرتاس* گندم برای پرنده‌ها می‌پاشید و کارش را شروع می‌کرد.





● یگانه مرادی لاکه
● تصویرگر: الهه بهین

تو خوردی؟

پیتزا پیدا کرده‌ام. برای این می‌خندم. تو هم اگر می‌خوری،
بفرما!

ناگهان از لای شاخه‌ها صدای جیک جیک آمد. دُم
سیاه پرید روی درخت. گنجشکی با جوجه‌هایش آن جا
لانه کرده بود. دُم سیاه سرش را تکان داد و گفت: «پس
گندم‌های من را شما خورده‌اید!»

گنجشک جواب داد: «جوجه‌های من اگر
گندم خورده بودند، نوکشان این‌طور از
گرسنگی باز نبود.»

دُم سیاه به جوجه‌های کوچولو نگاه
کرد. سرش را پایین انداخت و دوباره روی
زمین نشست.

همین موقع حاج بابا از مغازه بیرون آمد. دُم سیاه را که
دید، دست روی دست کویید و گفت: «وای... یادم رفت!»
بعد دوید توی مغازه و با یک سرتاس گندم برگشت.
دُم سیاه با خوش حالی سرش را بالا گرفت و صدا زد:
«آهای... خانم گنجشکه بیا! حاج بابا برایمان گندم آورده.»

✽ ناس: کاسه





عکاسی از درون بدن

● بهاره جلالوند
● عکاس: ابراهیم سیسان

تا حالا شده دکتر برای این که بیماری شما را تشخیص بدهد، از شما بخواهد از قسمتی از بدنتان عکس بگیرد؟ گاهی برای پیدا کردن شکستگی استخوان و یا برای مرتب کردن دندان‌هایتان عکس می‌خواهند، البته نه از این عکس‌های معمولی، عکس رادیولوژی. به کسی که کارش تصویربرداری از بدن است رادیولوژیست می‌گویند. برای آشنایی بیشتر با عکس‌برداری از درون بدن گزارش زیر را بخوان.

تونل هیجان‌انگیز

یکی از دستگاه‌ها که داخل بدن را با آن می‌بینند، همین تونل بزرگ است. این دستگاه آهن‌رباهای خیلی قوی دارد. رفتن توی این تونل، هیچ دردی ندارد. تازه می‌توان توی آن با استفاده از گوشی به چیزی گوش داد. اسم این تونل ام‌آر‌آی است.

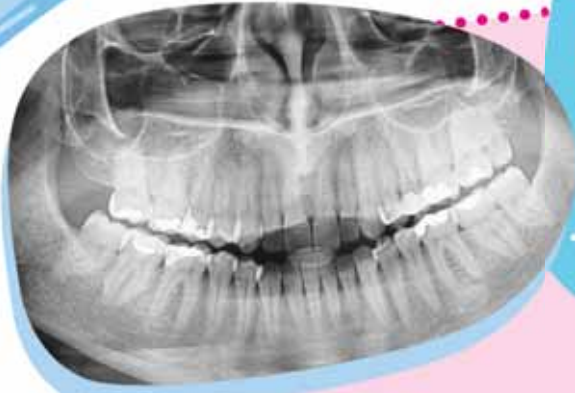
عکس متفاوت

اگر کسی خیلی محکم زمین بخورد، ممکن است خدای ناکرده دست یا پایش بشکند. آن وقت دکتر مهربان از استخوانش عکس می‌اندازد تا قسمت شکسته‌ی استخوان را گچ بگیرد.

عکس انداختن خیلی کار راحتی است. فقط باید دست، پا یا هر جای دیگری از بدنمان را که باید از آن عکس بگیرند روی یک صفحه قرار بدهیم. بعد کسی که از ما عکس می‌اندازد از اتاق بیرون می‌رود و خیلی زود عکسمان را با دستگاه می‌اندازد.

گاهی موقع عکس انداختن از داخل بدن، یک روپوش می‌دهند که بپوشیم. این روپوش کمی سنگین است؛ ولی از بدن مادر برابر اشعه‌ی ایکس محافظت می‌کند.





دندان‌هایت را ببین

بعضی وقت‌ها دندان‌های آدم‌ها کج و کوله در می‌آیند یا به دلیل مسواک نزدن و مراقب نکردن، می‌پوسند. دندان‌پزشک برای این‌که بهتر ببیند دندان‌ها چه شرایطی دارند، باید عکس آن‌ها را ببیند.

برای عکس انداختن از دندان‌ها هم باید یک‌جا ثابت بایستیم. درست مثل وقت‌هایی که می‌خواهیم با دوستانمان عکس بیندازیم و تکان نمی‌خوریم. بعد یک گردن‌بند بزرگ دور گردن ما می‌بندند تا اشعه‌ی ایکس به گلولی ما نخورد.



می‌توانی کارتون ببینی

بالای بعضی از دستگاه‌های تصویربرداری بدن، صفحه‌نمایشی هست که بچه‌ها می‌توانند در آن کارتون ببینند و حوصله‌شان سر نرود.

یک کشف تازه

حالا می‌خواهیم با این روش توی میوه‌ها را هم مثل داخل بدن ببینیم. ما آن‌ها را در دستگاه تصویربرداری ام.آر.آی گذاشته‌ایم. شاید از خودت بپرسی، حالا می‌شود این میوه‌ها را نوش جان کرد؟ بله؛ می‌توان آن‌ها را با خیال راحت خورد؛ چون در این تصویربرداری، از اشعه‌ی ایکس استفاده نمی‌شود و به جای آن از آهنرباهای خیلی قوی، استفاده می‌کنند که کارشان پیچیده است.





تخته‌ی مخصوص

● کلر ژوبرت

● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

هر هفته، شنبه‌ها، خانم معلّمان اسم شاگرد
اوّل هفته‌ی قبل را روی تخته‌ی مخصوصی،
گوشه‌ی کلاس می‌نویسد. من خیلی دلم
می‌خواهد اسم من هم روی آن باشد؛ ولی هر کاری
می‌کنم، همیشه شاگرد دوم می‌شوم.
هر شنبه، صبح سعی می‌کنم به تخته نگاه نکنم تا
اسم بهاره را نبینم؛ ولی همه‌ی حواسم آن‌جاست.
آخرش هم نگاه می‌کنم و دلم حسایی می‌گیرد.
به بهاره حسودی‌ام می‌شود. آن‌وقت برایش
آرزوهای عجیب و غریب می‌کنم. مثلاً این‌که
به قطب جنوب اسباب‌کشی کند یا برای درس
خواندن به سیاره‌ی دیگری فرستاده شود.
امروز با بابابزرگ درد دل کردم. بابابزرگ سر
تکان داد و گفت: «ها! خیلی ناراحت‌کننده
است که ممکن است یک نفر دیگر اوّل باشد؛
مگر نه؟»

گفتم: «بله، خیلی!»

بابابزرگ گفت: «ولی توی زندگی، هر کاری بکنی،
ممکن است یکی پیدا شود که از تو جلوتر باشد؛ پس
فقط یک راه دارد.»

با کنجکاو پرسیدم: «چه راهی؟»

بابابزرگ لبخند زد و گفت: «این‌که فقط با خودت



بچه‌های خداکار

سال‌ها پیش در همین ماه آبان، امام خمینی (ره) در یک سخنرانی مردم را از زورگویی‌های شاه ستمگر آگاه کرد. شاه هم چند روز بعد یعنی در روز سیزده آبان، امام را از کشور بیرون کرد. مردم سال‌ها بعد درست در همان روز جمع شدند و راه‌پیمایی کردند. تعداد زیادی از آنها دانش‌آموزان بودند. شاه هم دستور داد همه را بکشند. به همین خاطر این روز را روز دانش‌آموز نامیدند.

یک سال بعد در همین روز تعدادی از دانشجویان به سفارت آمریکا رفتند و آمریکایی‌ها را که برای خود لانه‌ی جاسوسی ساخته بودند، دستگیر کردند. چون در واقع همه‌ی جنایت‌های شاه به دستور آمریکایی‌ها بود. آمریکایی‌ها همیشه به ضرر ما عمل کرده‌اند. این سه اتفاق مهم در یک روز باعث شده تا هر سال این روز را گرامی بداریم.

مسابقه بدهی. یعنی هر روز سعی کنی از روز قبل، بهتر باشی و سمت بالای تخته‌ی مخصوص خودت باشد. مثل کاری که خدا با بنده‌هایش می‌کند.»

پرسیدم: «خدا هم تخته‌ی مخصوص دارد؟»

بابابزرگ گفت: «بله؛

ولی خدا تو را فقط با خودت مقایسه می‌کند.

و هر روز که

یک ذره هم از روز

قبل بهتر باشی، پیش خدا

اول می‌شوی.»

امروز که شنبه است،

به اسم بهاره روی تخته‌ی

مخصوص کلاس نگاه می‌کنم.

دلم کمی می‌گیرد؛ ولی حواسم

هست دیگر آرزوهای عجیب و

غریب برای بهاره نکنم تا خدا

روی تخته‌ی مخصوصش بنویسد:

سحر؛ یعنی اسم خودم.





«به نام خدا»

$2 \times 1 = 2$
 $2 \times 2 = 4$
 $2 \times 3 = 6$
 $2 \times 4 = 8$
 $2 \times 5 = 10$
 $2 \times 6 = 12$
 $2 \times 7 = 14$
 $2 \times 8 = 16$
 $2 \times 9 = 18$
 $2 \times 10 = 20$

دانش آموزان عزیز

خوش حال باش موفق باش

● سپیده خلیلی
● تصویرگر: گلنار ثروتیان

لباس‌های من همیشه اتوکشیده و مرتّب‌اند. کسی کفش‌هایم را گلی و خاکی ندیده است. همیشه اول شانه را خیس می‌کنم و بعد موهایم را شانه می‌کنم تا از جایشان تکان نخورند؛ چون من می‌خواهم از همه مرتّب‌تر و تمیزتر باشم. بعضی‌ها تا من را می‌بینند، می‌گویند: «چه آقای اتوکشیده‌ای! سرش را ببین. چه آب و جارویی کرده!»

همه‌ی معلّم‌هایم می‌دانند که دفتر و کتاب‌های کسی مرتّب‌تر از من نیست. برای همین فکر می‌کنند که من باید از شاگرد زرنگ‌های کلاس باشم؛ ولی فقط خودم می‌دانم که شاگرد زرنگی نیستم. تمام تمرین‌های ریاضی و علوم را از روی کتاب‌های حلّ تمرین می‌نویسم. املا را هم از روی دفتر بغل دستی‌ام می‌نویسم.

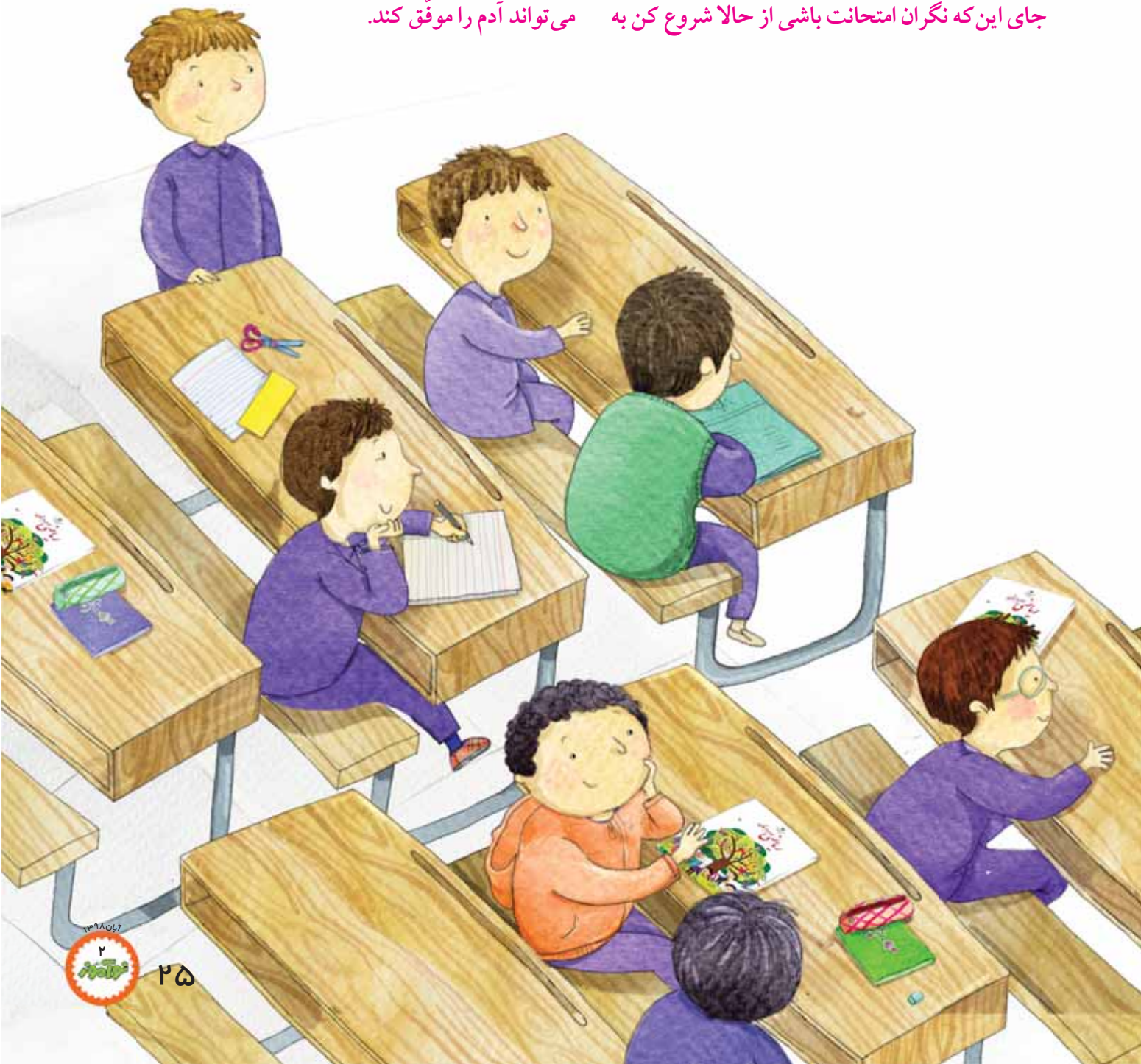
من از درس خواندن بدم می‌آید؛ ولی دوست دارم شاگرد اول باشم؛ چون باید در همه‌چیز بهترین باشم؛ اما از بدشانسی خیلی از بچه‌های کلاس از من زرنگ‌ترند. این روزها فقط نگرانم که نکند توی امتحان‌ها معلوم بشود که من تنبل هستم. دلم می‌خواهد کاری کنم که همه، امتحانشان را خراب کنند. واقعاً راهی هست؟





درس خواندن. شاید دیرتر از دیگران یاد بگیری؛ ولی با پشت کار در درس قوی می شوی. از این که می توانی درس بخوانی خوش حال باش. موفقیت همیشه آدم را خوش حال نمی کند؛ ولی خوش حالی می تواند آدم را موفق کند.

* مثل این که دلت می خواهد همیشه بی عیب و نقص باشی. هیچ وقت اشتباه نکنی و چون برای دیگران موفقیت مهم است، می خواهی حتماً موفق بشوی؛ ولی موفق شدن از هر راه و با هر وسیله ای خوب نیست. به جای این که نگران امتحان باشی از حالا شروع کن به





فهمه جا نقاشی

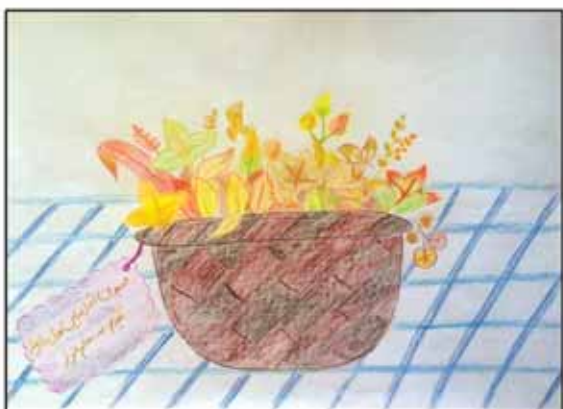
● رویا صادقی

۴ می‌توانیم میان مزرعه‌ها، لابه‌لای برگ‌های زرد، نارنجی و قرمز قدم بزنیم.



● شبنم قادری ۹ ساله از اصفهان

۶ برگ‌های پاییزی را جمع کنیم...



● ستیا امید مقدمی ۹ ساله از اصفهان

۶ مثل مادر بزرگ که با بافتن شال‌گردن به هوای سرد پاییزی خوش‌آمد می‌گوید. تمام این‌ها از قشنگی‌های فصل پاییز است.



● ستایش کمائی ۹ ساله از شهرضا

۷ به نظر تو در این ماه زیبای پاییزی، چه کارهای دیگری می‌توانیم انجام دهیم؟ آن‌ها را نقاشی کن و برای ما بفرست.

نشانی ما: تهران صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

۱ آبان، دومین ماه فصل پاییز است. پاییز فصل زیبایی است.



● انیسا قل محمدی ۸ ساله از بندر ترکمن

۳ یازیر درختان خرمالو و انار راه برویم...



● راجین ایلداری ۸ ساله از ماسال

۵ وبه‌کسانی که دوستشان داریم، هدیه بدهیم.



● ملیکا شیروانی ۹ ساله از اصفهان



معرفی کتاب

داستان ناتمام...



● نام کتاب: قایم موشک فیلی
نویسنده: سوسن طاقدیس
ناشر: نیستان
تلفن: ۰۲۱-۲۲۶۱۲۴۴۳



● نام کتاب: قابوس نامه و نامه‌ی رمزار
نویسنده: مژگان شیخی
ناشر: قدیانی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۴۱۰



● نام کتاب: رازهای پرواز (سطح ۱)
آموزش علم پرواز به کودکان
نویسنده: گروه نویسندگان
ناشر: ایده پردازان جوان
تلفن: ۰۷۶-۳۳۶۶۲۳۸۰

● کبری بابایی
● تصویرگر: حدیثه قربان
بلندترین پرخ و فلک دنیا
فکر کن بلندترین پرخ و فلک دنیا را توی پارک نزدیک خانه‌ی شما گذاشته‌اند. سوار این پرخ و فلک شدن چه کیفی دارد! با آن می‌توانی تادل ابرها بروی. به نظرت آن‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟

دوست خوبم اگر به نوشتن علاقه‌مندی، یکی از این موضوع‌ها را انتخاب کن، کامل کن و برای مجله‌ی رشد نوآموز بفرست.



ماه‌گرد مهربان
انگار شب شده است، یک شب فیلی فیلی تاریک. حیوان‌ها دنبال ماه‌گرد مهربان می‌گردند که تا همین چند لحظه پیش توی آسمان بود.

● به نظر تو چه اتفاقی برای ماه افتاده است؟ کسی آن را برداشته است یا...؟





ها.....چی

● محمد کرام‌الدینی
● تصویرگر: عاطفه ملکی جو

سرماخوردگی چیست؟

بیش‌تر از دو‌یست نوع ویروس سرماخوردگی وجود دارد؛ اما برای سرماخوردگی واکنشی وجود ندارد.

اگر یک روز صبح با سردرد از خواب بیدار شدید، یا حال و حوصله نداشتید از رختخواب بیرون بیایید یا راه بینی شما بسته شده بود و نمی‌توانستید خوب نفس بکشید، ممکن است سرما خورده باشید.

علامت‌های سرماخوردگی

بعد از این‌که ویروس سرماخوردگی وارد بدن ما می‌شود، دو یا سه روز طول می‌کشد تا علامت‌های بیماری مثل تب و لرز، خارش یا درد در گلو، عطسه، آبریزش بینی و چشم‌ها، سرفه، خستگی و بی‌اشتهایی و گرفتگی بینی در ما دیده شوند.



چرا سرما می خوریم؟

در سرفه‌ها و عطسه‌های کسی که سرما خورده است، ویروس سرماخوردگی وجود دارد. اگر این ویروس‌ها وارد دهان یا بینی ما شوند، ممکن است ما را هم بیمار کنند.

دست‌های آلوده هم باعث سرماخوردگی می‌شوند. وقتی شما با یک بیمار دست می‌دهید، بعد چشم‌ها، بینی یا دهان خود را با دست‌های آلوده می‌مالید، شما هم سرما می‌خورید. دسته‌های بازی‌های رایانه‌ای، صفحه کلید رایانه‌ها، صفحه‌ی تلفن همراه هم می‌تواند آلوده باشد. پس باید مرتب دست‌های خود را بشوییم.

چه کنیم سرماخوردگی ما بهتر شود؟

سرماخوردگی حدود هفت تا چهارده روز طول می‌کشد و هر یک از ما ممکن است شش تا ده بار در سال سرما بخوریم. با انجام کارهای زیر حال ما بهتر می‌شود:

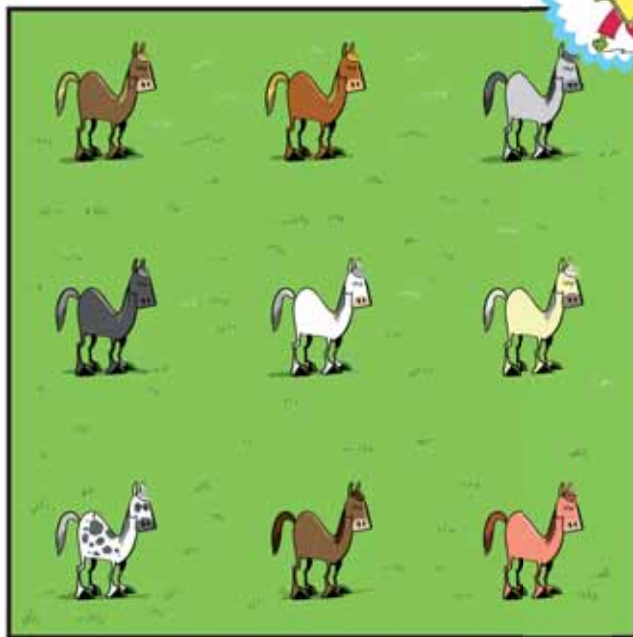
- بدنمان را گرم نگه داریم و نوشیدنی‌های گرم و سوپ بخوریم.

- هوای اتاق را مرطوب نگه داریم. (با دستگاه بخار ساز یا با گذاشتن کتری روی گاز)
- غذای خوب و کافی بخوریم و خوب بخوابیم.
- بینی‌مان را شست‌وشو بدهیم. خلاصه خوب استراحت کنیم.



بگرد و پیدا کن

● مجید عمیق



● یک دام دار نه اسب دارد.
 او اسب‌هایش را در حصاری
 مربع شکل نگه می‌دارد.
 چگونه می‌توان با کشیدن دو
 مربع در شکل زیر، تک تک
 اسب‌ها را از هم جدا کرد؟

● سبز است؛ ولی برگ
 نیست. از دیگران تقلید
 می‌کند؛ ولی میمون نیست.



جدول

● زهرا اسلامی

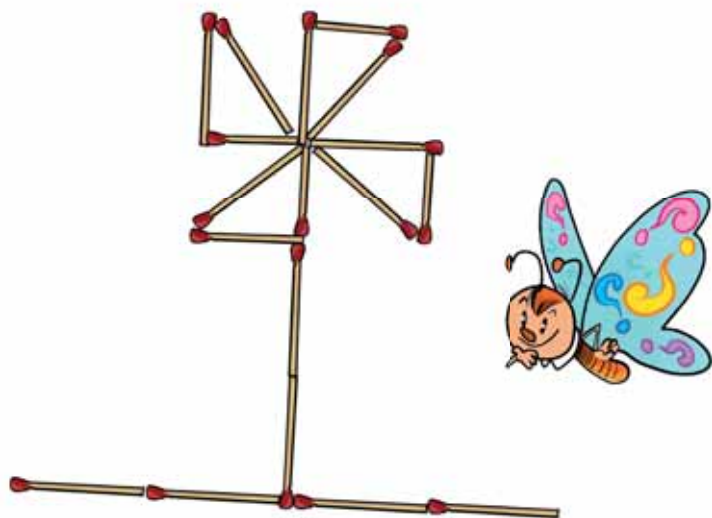
۱. معجزه‌ی حضرت محمد (ص) - به اولین روز پس از ماه مبارک رمضان می‌گویند.
۲. امام خوب و مهربان ما در مشهد
۳. فرستاده‌ی خداست و مردم را به خداپرستی و کارهای خوب راهنمایی می‌کند.
۴. دین ما مسلمانان - من و تو
۵. نام امام دوم (ع) و امام یازدهم (ع) - نام سالار شهیدان کربلا



فکر کن و بگو

علی حیدری

این تصویر با چند چوب کبریت ساخته شده است؟



بازی ریاضی

علی حیدری

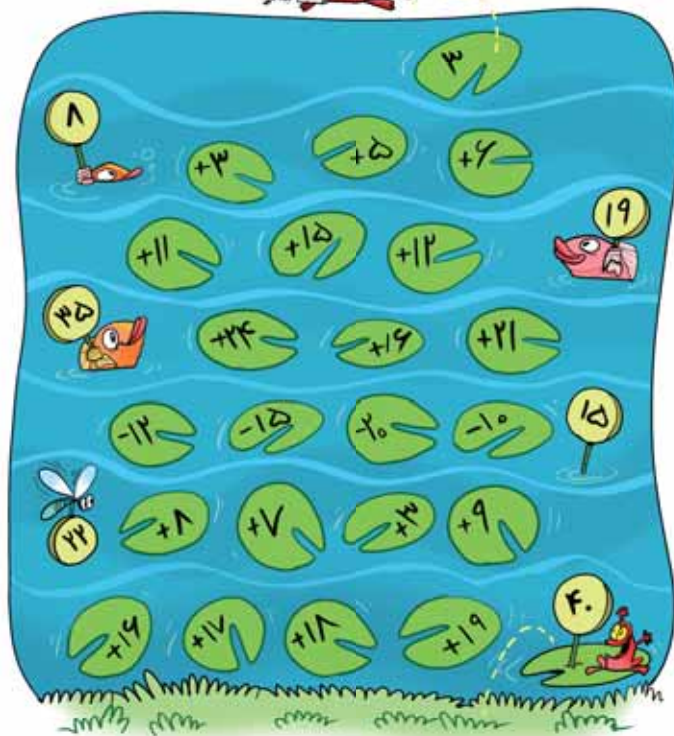
این کفش دوزک می خواهد روی گلی بنشیند که پنج گلبرگ و سه برگ دارد. روی کدام گل بنشیند؟



بگرد و پیدا کن

سام سلماسی

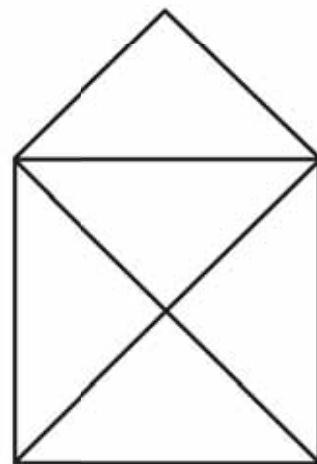
قورباغه را راهنمایی کن تا روی برگ های درست بپرد و عدد روی تابلوها را به دست بیاورد و به آن طرف رودخانه برسد.



بازی ریاضی

مجید عمیق

می توانید این شکل را بدون آن که نوک قلم تان را از روی کاغذ بردارید بکشید؟





پیچ و مهر پیچ



- محمدهادی نیکخواه آزاد
- تصویرگر: سام سلماسی

می‌گویند یک دانشمند معروف یونانی به نام آرسمیدس اولین پیچ را حدود دوهزار سال پیش اختراع کرد. او با یک پیچ خیلی بزرگ، آب را از ته یک چاه عمیق بیرون آورد. امروزه کم‌تر چیزی پیدا می‌شود که پیچ نداشته باشد؛ از دسته‌ی عینک با پیچ‌های خیلی ریز تا پل‌های غول‌پیکر با پیچ‌های خیلی بزرگ!

۳ پیچ U شکل

این پیچ، شبیه به حرف انگلیسی U است. انتهای هر دو سر آن مهره بسته می‌شود. از این پیچ برای محکم کردن چیزهای گرد مثل لوله استفاده می‌کنند.



۴ پیچ فلکهای

این پیچ‌ها سر بزرگی مانند شیر فلکه دارند. برای همین به راحتی با دست باز و بسته می‌شوند.



می‌دانستید:

برج ایفل در فرانسه دومیلیون و پانصد هزار پیچ و مهره دارد؟

۱ پیچ مخصوص چوب

نجار، برای وصل کردن تکه‌های چوب به هم دیگر از این پیچ نوک تیز استفاده می‌کند. شیارهای برجسته‌ی این پیچ، چوب را می‌شکافد و در آن فرو می‌رود.



۲ پیچ و مهره

این پیچ‌ها شیارهای ریزی دارند و درون یک مهره می‌پیچند. اول قطعه‌ها را سوراخ می‌کنند. بعد پیچ را از سوراخ رد می‌کنند و پشت آن را با مهره و آچار مخصوص می‌بندند. پیچ‌ها و مهره‌ها، چوب، فلز و هر چیز دیگری را به هم وصل می‌کنند.





کیک پرتقالی



- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویر گر: میثم موسوی

مواد لازم:

- ✿ آرد، ۶ قاشق غذاخوری
- ✿ شکر، ۶ قاشق غذاخوری
- ✿ بکینگ پودر، ۱ قاشق چای خوری
- ✿ تخم مرغ، ۱ عدد
- ✿ آب پرتقال، ۵ قاشق غذاخوری
- ✿ روغن مایع، ۳ قاشق غذاخوری
- ✿ پرتقال متوسط، ۳ عدد



طرز تهیه:

- ۱ سر پرتقال‌ها را برمی داریم و توی آن‌ها را خالی می کنیم.
- ۲ آرد، شکر، بکینگ پودر را مخلوط می کنیم. تخم مرغ را اضافه می کنیم و هم می زنیم.
- ۳ بعد آب پرتقال و روغن را اضافه می کنیم و هم می زنیم تا مواد یک دست شوند.
- ۴ مایع کیک را تا نصفه توی پوست پرتقال‌ها می ریزیم. حالا در پرتقال‌ها را می گذاریم. دور آن‌ها، ورقه‌ی آلومینیوم می پیچیم و در ظرفی می چینیم.
- ۵ یک قابلمه را تا نصفه آب می کنیم و با کمک یک بزرگ‌تر روی شعله‌ی گاز می گذاریم تا آب آن جوش بیاید.
- ۶ ظرف پرتقال‌ها را توی آب جوش می گذاریم و شعله را کم می کنیم. در قابلمه را می بندیم. بعد از ۲۵ دقیقه گاز را خاموش می کنیم؛ ولی تا ده دقیقه‌ی بعد در قابلمه را بر نمی داریم.



نوش جان!

ما به یک سیاره‌ی ناشناخته رسیده‌ایم. همگی ساکنان آن می‌خواهند با ما به زمین بیایند؛ ولی ما برای همگی آن‌ها جا نداریم. پس باید بعضی از آن‌ها را انتخاب کنیم.

سام سلماسی

- ۱ مثل نمونه‌ی بالا دو تاس درست کنید. چهار طرف یکی را چهار رنگ و چهار طرف دیگری را مانند شکل روی لباس ساکنان سیاره رنگ‌آمیزی کنید.
- ۲ حالا تعداد مسافران را مشخص کنید.
- ۳ با دویار انداختن تاس رنگی، رنگ بدن و لباس یکی از ساکنان را مشخص کنید.
- ۴ بعد تاس شکل را برای مشخص شدن وسیله‌ای که مسافر همراه دارد، ببندازید.
- ۵ هر کس زودتر مسافرش را پیدا کند، یک امتیاز می‌گیرد.

